

Analyzing the narratives of women activist from the conflicts in Kurdistan after the Islamic Revolution; Nursing as resistance

Somayeh Sadat Shafiei*

Abstract

The guerrilla war in the Kurdistan region after the Islamic Revolution between the Kurdish guerrillas supporting the Komala Party and the Democratic Party with the central forces, brought heavy human costs to Iran. Female nurses who frequently rushed to the region voluntarily for relief, rescue, clinical care, nursing and treatment, played a significant role in reducing casualties and treating the injured.

By recognizing their narrative of the situation, this research has provided explanations about the nature of guerrilla warfare, the dimensions of Kurdistan's conflicts, as well as nursing in the crisis, actually, it has addressed the contemporary social history of Iran. The article, knows the stability of these women despite the self-expressed features about the critical situation and the high human costs involved, their agency in moral caring while dealing with bloody violence in an active and objective way; as resistance. Referring resistance factors from sociological point of views, methodologically it is a qualitative research. So in the next step systematic study and thematic analysis of published narratives of women as nurses in the field of healthcare were done.

With the clarification of the risky and bloody aspects of the field, the role of women in the continuation of the policy of providing services to the deprived Kurdish people during the guerilla war has become clearer, and the record of women's collective

* Associate Research Professor of Sociology, Institute of Humanities and Cultural Studies, ss.shafiei@ihcs.ac.ir
Date received: 2023/06/24, Date of acceptance: 2023/09/11



۱۷۰ پژوهشنامه زنان، سال ۱۴، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۲

voluntary action in maintaining the professional position of nursing has been examined; A topic that is less known today and has been neglected from the continuation of women's activism in the recent history.

Keywords: Guerrilla war, women, violence, social history of Islamic revolution, Kurdish movement.

تحلیل روایت‌های زنان کنش‌گر از درگیری‌های کردستان پس از انقلاب اسلامی؛ پرستاری به‌مثابه مقاومت

سمیه سادات شفیعی*

چکیده

جنگی که به شیوه نامنظم در منطقه کردستان در ایام پس از انقلاب اسلامی میان چریک‌های کرد هوادار حزب کومله و دموکرات با قوای مرکزی درگرفت، هزینه‌های گرانبار انسانی بر ایران وارد ساخت. زنان در قالب نیروهای درمانگر غالباً بصورت داوطلبانه جهت امداد، نجات، انجام مراقب‌های بالینی، پرستاری و درمان به منطقه شتافتند و در کاهش تلفات و رسیدگی به مجروحان نقش بسزایی ایفا کردند.

این پژوهش با به رسمیت شناختن روایت آنان از ماقع به ارائه توضیحاتی درباره ماهیت جنگ چریکی، ابعاد درگیری‌های کردستان و نیز پرستاری در بحران، در واقع به تاریخ اجتماعی ایران در نیم‌قرن گذشته پرداخته است. مقاله، پایداری این زنان باوجود ویژگی‌های خودابراز شده درباره وضعیت بحرانی و هزینه‌های بالای انسانی وارده، عاملیت آنان در حفظ مواضع اخلاقی و تداوم کنش مراقبت‌محورشان در مقابله با خشونت‌های خونبار در شکلی فعالانه و عینی؛ و مقاومت می‌داند. پژوهش با دستمایه قراردادن مولفه‌های مقاومت از منظر جامعه‌شناسی، به مطالعه نظام‌مند و تحلیل تماتیک روایت‌های انتشاریافته در دسترس زنان پرستار به‌مثابه کنش‌گران عرصه بهداری پرداخته است.

* دانشیار جامعه‌شناسی، گروه جامعه‌شناسی نظری، تاریخی، ادیان، پژوهشکده مطالعات اجتماعی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، <https://orcid.org/0000-0003-4910-3804>، ss.shafiei@ihcs.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۰۳، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۶/۲۰



Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

با روشن شدن ابعاد مخاطره آمیز میدان، نقش زنان در استمرار سیاست خدمت‌رسانی به مردم محروم گرد در حین جنگ چریکی بیش از پیش روشن و کارنامه اقدام جمعی داوطلبانه زنان در حفظ جایگاه حرفه ای پرستاری مورد بررسی قرار گرفته است؛ موضوعی که امروز کم‌تر شناخته شده و از پیایند کنشگری زنان در تاریخ انقلاب اسلامی مغفول مانده است.

کلیدواژه‌ها: جنگ چریکی، زنان، خشونت، تاریخ اجتماعی انقلاب اسلامی، جنبش گردی.

۱. مقدمه و طرح مسئله

با پیروزی انقلاب اسلامی، برخی تشکیلات سیاسی مبتنی بر جنبش‌های معترض قومی که مبتنی بر مولفه های فرهنگی اجتماعی همواره دارای پیکره هویت مستقلی بوده‌اند بر اساس تجارب تبعیض‌آمیز تاریخی و نیز احساس محرومیت اقتصادی و نیز فرهنگی ناشی از نادیده گرفته شدن پیکره فرهنگی شان (اعم از مذهب، زبان و رسوم) از سوی مرکز نشینان در رژیم های سیاسی پیشین، فضای پس از انقلاب را فرصتی برای ورود به عرصه بازی سیاست‌دیده و از ضعف دولت در مناطق تحت فعالیت خود برای یارگیری، بیان و عرضه مطالبات و آرایش نیروها جهت دسترسی به منابع اجرایی و سیاستگذاری و تحقق خودمختاری بهره گرفتند. از جمله و بطور اخص در اینجا جنبش کردی بر اساس نارضایتی‌ها و احساس محرومیت تاریخی در قالب سازمان حزبی کومله و دموکرات با داعیه‌های خودمختارطلبانه برای مردم کرد به رشته فعالیت‌های سیاسی و بعدها نظامی دست زد که بحران جدی و مداومی را برای حکومت مرکزی و نیز هموطنان در پی داشت. این فعالیت‌ها در آن مقطع برای انقلابیون که در تلاش در جهت تاسیس و استقرار نظام سیاسی جدید و جایگزینی ارکان اجرایی و نیز تدوین و تصویب و اعمال سیاستگذاری‌های جدید بودند تجزیه طلبانه بود.^۱ انقلاب اسلامی هم‌چون هر انقلاب سیاسی دیگری با آرایش نیروها، یارگیریها و نیز بسیج منابع در جهت دستیابی به هدف یعنی تحقق نظام اسلامی در معنای اخص خود ممزوج بود و از این لحاظ سایر نیروها را در ترکیب‌بندی جدید به مقولات خودی، غیرخودی و یا مخالف جای داد. و در نتیجه این صف‌آرایی درگیریهای جدی میان دو جبهه مقابل در منطقه‌ای با سابقه محرومیت طولانی رقم خورد.

شناخت و بررسی رویدادهای این مقطع تاریخی، امری حیاتی در تبارشناسی روابط قدرت و نیز کنش‌های نیروهای اجتماعی برای احراز جایگاه فرادست در این روابط به ویژه کنترل و اداره امور مناطق مبتنی بر پهنه‌های قومی است و در شناسایی تغییرات اجتماعی کمک بسزایی

خواهد کرد. از جمله یکی از مهمترین بزنگاه‌ها، سازمان‌یابی نیروهای دموکرات و کومله در این برهه است که در جهت کسب خودمختاری در ایام پرتلاطم تاسیس نظام سیاسی جدید خودی نشان داد؛ در مدت زمان فراز خود در قالب نیروی اپوزسیون وارد منازعه سیاسی و سپس درگیری نظامی با حکومت مرکزی شد. فضای شهرهایی از مناطق کردنشین را ملتهب و در جریان یارگیری طرفین، تعداد قابل توجهی از ساکنان بومی، رزمندگان و قوای مرکزی و شبه نظامیان کرد از دست رفته، یا دچار مصدومیت شده و یا در پی مشاهده صحنه‌های خون‌بار، مرگ نزدیکان، هم‌زمان و هم‌وطنان از رنج‌های ناشی از اختلال پس از سانحه در همه سال‌های بعد از آن متاثر بوده‌اند. بنابراین مجموعه وقایعی که در قالب درگیری‌های کردستان در آغاز دهه ۶۰ رخ داد به هیچ وجه قابل تقلیل به ناآرامی نیست. در فازهایی با سقوط شهرها، بازپس‌گیری و استقرار قوای مرکزی و برقراری نظم و از سرگیری روال امور همراه بوده است. بلکه مهمتر از آن بر حسب خشونت‌های تجربه شده و پهنه اجتماعی جغرافیایی امری پیچیده، چند لایه است که در حافظه تاریخی نسل‌ها، مبهم و چه بسا سوگیرانه به جا مانده است. لذا رجوع به مآلقات بر حسب شواهد به جامانده از جمله روایت شاهدان عینی می‌تواند تا اندازه‌ای در تنویر ابعاد ماجرا، کنشگری عاملیت‌های انسانی و از جمله پرستاران مشغول به خدمت‌رسانی درمانی، مستندسازی تاریخ اجتماعی این برهه و در تدقیق نگاه پسینی ناظران اعم از اصحاب علم و دانشجویان و نیز کنشگران درگیر از طرفین و نسل‌های متاخر سودمند و نیز برای مطالعات اقوام و اقلیت‌های قومی و نیز مطالعات صلح بعنوان دو حیطة بسیار مهم در جامعه چند قومی ایران داده‌های معتبری را گرد آورد.

انجام این پژوهش از جنبه دیگری نیز حائز اهمیت است و آن موضوع کنشگری زنان در تاریخ معاصر ایران و به ویژه در جریان انقلاب و تاسیس و استقرار نظام جمهوری اسلامی است؛ امری که معمولاً و به فراخور حرکت‌های تاریخی عمده به صورت حاشیه‌ای و فرعی بر حرکت مردمی مطرح و بطور گذرا از آن عبور می‌شود. موضوع کنشگری زنان اما فراتر از گزارشات توصیفی و معرفی‌های کوتاه، به زعم محقق دارای حدود و ثغوری است که کم‌تر مضمون تحقیقات مستقل قرار گرفته است. عموماً با عناوین کلی چون نقش زنان در انقلاب اسلامی یا دفاع مقدس با جملات احساسی و توضیحات کلی فارغ از ارجاعات متنی بیان شده و کمتر داده‌های دقیق درباره آن مورد بحث و نظر قرار می‌گیرد و مهمتر از آن این‌که کنش‌های جمعی زنان در سالهای آغازین پس از انقلاب نادیده گرفته شده است.

در خصوص پیشینه پژوهشی باید گفت تقریباً و به ضرس قاطع در فاصله پیروی انقلاب و وقوع جنگ تحمیلی^۲ منبع مستقلى به کنشگری زنان هوادار حکومت مرکزی در حیات اجتماعی سیاسی نپرداخته حال آنکه در این دوره برخی از مهمترین نقش‌آفرینی‌های زنان منجر به بقا و قوام بیش از پیش نظام سیاسی و نیز انسجام اجتماعی و نیز حفظ نفوس انسانی به منصفه ظهور رسیده است. در اینجا بر یکی از مهمترین نقش‌آفرینی‌های زنان در این مقطع یعنی پرستاری، امداد و درمانگری در درگیری‌های کردستان متمرکز شده و روایت‌های انتشار یافته زنان را که بصورت عمومی و یا در جریان مصاحبه‌های تحقیقاتی با پژوهشگر آرشيو شده اند مورد واکاوی قرار می‌دهیم. به زعم نویسنده این تلاش در جهت تدوین تاریخ شفاهی و بحث و نظر پیرامون آن بوده و می‌تواند به ارتقا دانش تاریخی ما درباره اجتماعات آن مقطع و گردآوری تجربه زیسته نسلی از کنشگران بیانجامد که علاوه بر ویژگیهای مختلف از جمله برخورداری از سرمایه اجتماعی، فرهنگی و نیز ارزش‌ها در جامعه پساانقلابی، کاملاً متمایز اند.

هدف از این تحقیق ثبت کنشگری زنان در تاریخ معاصر و مقطع مهم ماههای آغازین پس از انقلاب اسلامی است. همچنین از اهداف فرعی این پژوهش درج، ثبت و رسمیت بخشیدن به تجربه زیسته زنان در درگیری‌های کردستان بعنوان بخشی از تاریخ شفاهی ایران معاصر است. پرسش ساده و اساسی این است که روایت زنان پرستار از درگیری‌های کردستان در این مقطع میان نیروهای کرد طرفدار خودمختاری (در اینجا کومله و دموکرات) و قوای حکومتی (در اینجا رزمندگان، پاسداران و نیروهای پیشمرگه) چیست؟ این روایت‌ها از وقایع اجتماعی ناظر به چه مقوله‌بندی‌هایی است؟ کنشگری این زنان چه نسبتی با مقاومت دارد؟

۲. تاملات نظری، مفهومی

جان فوران (John Foran) در کتاب *مقاومت شکننده* مقاومت را دارای شکلی سازمان‌یافته، آگاهانه و عینی داشته و مترادف جنبش می‌داند (فوران، ۱۳۸۵: ۱۹). پرافیت (Profit) مقاومت را تلاش فعالانه برای مخالفت، جنگیدن و عدم پذیرش یا پذیرش رفتار متعدیانه و کنترل تعریف کرده (پرافیت، ۱۹۹۶: ۲۵) کار (Carr) اقدام عملی رغم مخالفت (کار، ۱۹۹۸: ۵۳۴) و مودیگلیانی و روشات (Modigliani & Rochat) مقاومت را به سادگی مخالفت می‌دانند (مودیگلیانی و روشات، ۱۹۹۵: ۱۱۲). شفییعی (۱۳۹۳) به مقاومت با ارجاع به آرای فوکو، اسکات، امروا، روبین کلی، دوسترو و فیسک ویژگی‌های مقاومت را ذیل مواردی چند برمی‌شمرد:

تحلیل روایت‌های زنان کنش‌گر از ... (سمیه سادات شفیعی) ۱۷۵

اول وقوع کنش: «اجماع نظری وجود دارد که مقاومت کیفیت یک کنش‌گر یا وضعیت حضور او نیست. بلکه رفتاری فعالانه ولو کلامی، شناختی یا فیزیکی است (هولاندر و اینوهر، ۲۰۰۴: ۵۳۸).

دوم تضاد با وضع موجود: این تضاد در قالب کلیدواژه‌هایی چون مخالفت، مقابله، تناقض، تغییر اجتماعی، نفی، به چالش کشیدن یا تخریب و اختلال بیان می‌شود. «کنش‌هایی مشتمل بر آگاهی، اقدام جمعی و به چالش کشیدن مستقیم ساختارهای قدرت» (روبین کلی، ۲۰۰۲: ۲۴۵). سوم ماهیت متعامل مقاومت: مقاومت تنها از برداشت مقاومت‌کنندگان نسبت به موضع و کنش خود جان نمی‌گیرد. بلکه حیات آن در گروهی تشخیص سایر کنشگران بعنوان شاهدان، مخاطبان در سایه یا مخاطب مقاومت بعنوان فرد یا افرادی است که کنش مقاومت سوی آنان گسیل شده است.

چهارم زندگی روزمره بعنوان عرصه بروز و نمود مقاومت. اهمیت زمان و دلخواه بودن از دیگر ویژگی‌های کنش مقاومت آمیز است.

مهم آنکه مقاومت به شکلی اجتماعی ساخته می‌شود و هم مقاومت‌کنندگان، قدرتمندان مخاطب آن و هم ناظران، همگی در این ساخت مشارکت دارند. تعدد مثال‌ها که از آن تحت‌مضمون مقاومت یاد می‌شود نشان می‌دهد که از یک سو، فارغ از نیت عاملان، دلالت‌های متعددی می‌توان به یک عمل نسبت داد و از دیگر سو، نیت عاملان غالباً بطور عامدانه بازگو نمی‌شود. از همین رو مقاومت ماهیتی پیچیده دارد. به بیان دیگر «مقاومت فی‌الذات مفهومی پیچیده و در واقع، یک رشته افکار و رفتارهای غامض است» (همان) باید دانست در این دست مطالعات، تنها به جایگاه ثابت برخورداران و فاقدان قدرت در یک دو شقی کلی نیاندیشیم؛ بلکه قدرت و مقاومت را اموری پراکنده، همه‌جایی و در سیستم‌هایی چندگانه ببینیم. چه بسا قدرتمندی در یک رابطه در آن واحد فاقد قدرت در رابطه‌ای دیگر و یا فاقد قدرت در همان رابطه در لحظه‌ای بعد باشد. چه بسا مقاومت او، اعمال قدرت به حساب آید.

۳. تاملات روشی

روایت، سازه‌ای تحلیلی است که تعدادی از کنش‌ها و وقایع مربوط به گذشته یا زمان حال را که در شرایط دیگر گسسته و نامربوط تلقی می‌شوند در حول یک کلیت منسجم و مرتبط پیوند می‌دهد. در روایت گفتگویی دوباره درباره تجربه‌های گذشته از طریق انطباق توالی

شفاهی قضایا با ترتیب وقایع آنچنانکه استنباط می‌شود شکل می‌گیرد (ذکایی، ۱۳۸۷: ۷۰). از دیدگاه روبین استریکر (۱۹۹۶) اتخاذ یک رویکرد روایت پژوهی مستلزم این است که روایت پژوه، بر افراد و سازمانها یا بازیگران جمعی، و فعالیت‌های آنها تمرکز نموده و درباره هر یک از اتفاقات سؤالاتی نظیر کی؟ کجا؟ چرا؟ و چگونه را مطرح نماید. به این ترتیب روایت‌ها فقط بیان‌کننده اتفاقاتی که رخ داده نیستند، بلکه می‌توانند درباره چرایی و چگونگی آن اتفاقات نیز به ما توضیحاتی بدهند. این نگرش فرایندی، کمتر به دنبال تبیین وقایع براساس متغیرها، و بیشتر به دنبال ارائه شرحی از زمینه‌های اجتماعی مؤثر بر کنش‌ها و نگرش‌ها است.

مبنای روش شناختی تحقیق حاضر اتخاذ رویکرد کیفی و روش آن تحلیل تماتیک روایت است. مفاهیم و چارچوب مفهومی مقاومت بر اساس آرا و نظرات معتبر جامعه‌شناختی و مطالعات فرهنگی احصا شده و به مثابه ابزار تحلیلی در جریان تحلیل محتوای کیفی مورد استفاده قرار گرفته است.

پس از جمع‌آوری داده‌ها که در واقع روایت زنان کنشگر حاضر در صحنه است، تحلیل تماتیک داده‌ها ناظر به چارچوب مفهومی و ویژگیهای مقاومت انجام شد. روال کار مبتنی بر استقرار تحلیلی از طریق طبقه‌بندی داده‌ها و الگویابی درون داده‌ای و برون داده‌ای بوده است که زمینه‌ساز احصای سنخ‌شناسی تحلیلی شد.

توضیح آنکه بر حسب اطلاعات قابل دسترس این پژوهش صرفاً مبتنی بر مشاهدات زنان در یکسوی ماجرا است و لذا نمی‌تواند و نتوانسته داده‌هایی از منظر زنان پرستار همسویا هم‌رزم چریک‌های کرد به دست دهد. هم محدودیت‌های انتشار داده‌ها با توجه به سبکه این نیروها، هم احتمالاً فقدان قدرت ثبت خاطرات و یا بی‌اهمیت دانستن آن و نیز تسلط روایت مردانه بر خوانش زنان در این امر بی‌تأثیر نبوده است.

۴. یافته‌ها

۱.۴ زنان کنشگر بهداشت و درمان در درگیری‌های کردستان؛ ضرورت‌ها و

کارویژه‌ها

موضوع حضور زنان درمانگر در کردستان بجز اهمیت نقششان در رسیدگی به امور بیماران و مجروحان به خودی خود، ناشی از دو ضرورت کاربردی بوده است.

تحلیل روایت‌های زنان کنش‌گر از ... (سمیه سادات شفیعی) ۱۷۷

اول؛ سیاست حکومت مرکزی حضور درمانگران اعم از کادر و نیروهای داوطلب را ایجاب می‌کرد. در واقع در حالیکه در مواجهه با چنین بحران‌هایی سیاست مذاکره با مخالفان و لشکرکشی همزمان به معنای نمایش قدرت و هیبت نظامی حکومت مرکزی بعنوان راه حل اول و سیاست سرکوب به معنای تهدید ساکنان محلی به عدم همکاری با مخالفان و اجرای آتش سنگین در صورت سرپیچی بعنوان راه حل دوم بود، جمهوری اسلامی با درک محرومیت‌های وسیع و طولانی مدت مناطق کردنشین،

سیاست امنیتی خود را در کردستان بر پایه این جمله رهبر انقلاب؛ امام خمینی (ره) که «حساب مردم کرد از ضدانقلاب جدا است» بنا نهاد. یعنی دولت در اوج ناامنی‌های کردستان، موظف شد خدمتگذار مردم کرد باشد، برای آن‌ها امنیت ایجاد کند و به امور رفاهی آنان برسد... از یک طرف قوای حکومتی بایستی در سطح کوهستان‌های منطقه گسترش پیدا می‌کردند و از طرف دیگر همان جایی که قوای حکومتی در حال جنگ و ستیز بودند، دولت بایستی ارگان‌های خدماتی خود را در منطقه تقویت می‌کرد (جلایی پور، ۱۳۸۵: ۱۰۱)

لذا رسیدگی به امور درمانی ساکنان بومی، مداوای بیماران و مجروحان نظامی و غیرنظامی به ویژه روستائینان مناطق محروم و انجام برنامه‌های بهداشتی، پایش، پیشگیری و نیز واکسیناسیون عمومی از جمله برنامه‌هایی بود که حکومت مرکزی به ارائه منظم و فراگیر آن در حد توان اهتمام داشت. زنان داوطلب امداد و درمان به ویژه در شرایط ترک کار از سوی برخی پرسنل ناشی از وخامت اوضاع، از جمله مهمترین کنشگران این عرصه بودند که در طول سال‌های درگیری بطور مداوم به ارائه خدمات بهداشتی مراقبتی پرداختند. خاطرات کیهانی دوست پزشک داوطلب اعزامی به مرکز درمانی سرپل ذهاب در ارائه تصویر جدیت زنان داوطلب و اهتمام به ارائه خدمات درمانی به ساکنان بومی تا اندازه زیادی راه‌گشا است:

[در بهار ۵۸ و در کامیاران] همان موقع یکی از بچه‌های گروه خبر داد که روستاهای اطراف آزاد شده، برویم مریض‌هایش را ببینیم... یادم هست که ۷۵ شماره برای معاینه وقت دادیم. همان اول گفتند خانومی فلج در خانه احتیاج به معاینه دارد. گفتم: این بیماران را ببینم اگر هوا تاریک نشده بود به آن خانم هم سر می‌زیم. مردمان خوبی بودند. ماموستای دهکده، پیرمرد خیلی مهربانی بود و به ما اجازه داد در مسجد مستقر شویم... دو تن از آقایان که دانشجوی دندانپزشکی بودند سوار بر الاغ از رودخانه وسط ده بود گذشتند تا در آن طرف ده دندان‌های روستاییان را معاینه و ترمیم کنند. یک عده پیرمرد و

پیرزن آمدند مسجد و گفتند: «دموکرات‌هایی که شب قبل در این روستا بودند، دوباره برگشتند و می‌خواهند شما را گروگان بگیرند.» چند تایی از بچه‌ها با نگرانی مرتب می‌پرسیدند که حالا باید چیکار کنیم و حالا چی میشه. یکی از خانم‌های روستایی گفت: «شما جوان هستید. فرار کنید.» گفتم: «ببینید! اگر ما اینجا بمانیم، سلاحی که نداریم خب ما را می‌گیرند. اگر بخواهیم از روستا هم برویم، باز ما را می‌گیرند راه فرار هم نداریم. بهترین کار به جای اینکه از ترس گریه کنیم، این است که مریض‌هایمان را ببینیم. اگر هم ما را گرفتند، خب به اسارت رفتن در جمهوری اسلامی خودش یک نعمت است!» چون من تنها پزشک رسمی گروه بودم، اکثریت هم با این حرف من موافق بودند. البته ترس در وجودمان بود. پیرزنها و پیرمردها تبرزین به دست گرفتند و دور ما، دیوار انسانی درست کردند. می‌گفتند: «اگر این دموکرات‌ها بخواهند به شما آسیب برسانند باید از روی جسد ما رد بشوند.» هر وقت یاد عملشان می‌افتم، مو به تنم سیخ می‌شود. نزدیک غروب گفتم: «برویم آن خانم فلج را هم ببینیم.» تا آن موقع تقریباً هشتاد و پنج مریض دیده بودم و داروهای تقسیم‌بندی شده به آن‌ها داده بودیم. وقتی رفتیم تا آن خانم را ببینیم، مردم روستا از کار ما خیلی تعجب کرده بودند. (انیسی، ۱۳۹۱: ۴۵-۳۹)

این روایت تا اندازه‌ای سنگینی فضای آتش به اختیار جنگ چریکی و کشمکش‌ها ولو با نیروهای بومی به جهت همکاری با کادر درمانی و هزینه‌های متبادر را نشان می‌دهد. همچنین وضعیت زندگی بومیان و دشواری خدمت‌رسانی درمانی را با توجه ماهیت جغرافیایی، اقلیمی کردستان با روستاها و مسیرهای صعب العبور که می‌توانست پایگاه لجستیک مناسبی برای چریک‌های کرد فراهم آورد را یادآور می‌شود.

دوم؛ نفوذ نیروهای جبهه مقابل در امور مراقبت و درمان

پیش‌تر گفتیم که خرابکاری یکی از تاکتیک‌های مهم جنگ ایدایی است. در شرایط بروز تنش، خرابکاری در زمینه امداد، نجات و درمان می‌توانست به قیمت جان مجروحان و بیماران تمام شود. گزارش‌های زنان از فضای روزمره محیط‌های درمانی نشانگر کشیده شدن جنگ به این محیط‌ها و تهدیدی برای شبکه نقش‌های اجتماعی حیاتی درمان بوده است. از بین رفتن اعتماد و سرمایه اجتماعی در روابط درمانگر و بیمار/مجروح بیش از پیش افراد را در معرض خطرات مهلک و افزایش تلفات انسانی قرار می‌داد. لذا حضور زنان درمانگر داوطلب بعنوان نیروهای معتمد که خودخواسته و آگاهانه در میدان عمل حاضر بودند ضرورت و اهمیت وافری در حفظ نفوس و روحیه نیروهای رزمنده و چه بسا ساکنان بومی داشت.

تحلیل روایت‌های زنان کنش‌گر از ... (سمیه سادات شفیعی) ۱۷۹

مه‌ری اسلامی آورده:

سال ۱۳۶۲ با سه همکار خانم و ۱۲ همکار مرد تیمی پزشکی را تشکیل داده به سمت غرب کشور روان شدیم. جبهه‌سندج پر از نفاق خودی‌ها علیه ما بود. به هیچ نیروی بومی نمی‌شد، اعتماد کرد. خبر رسید پرستاران کومله به رزمندگان آمپول هوا تزریق میکنند و در روند درمان ایشان سنگ اندازی می‌کنند. (عابدی، ۱۳۹۷: ۱۲۰)

زیبا پاریزی تعریف می‌کند:

۴۰ روز در بی‌خبری از خانه و خانواده در سوله‌ای که با ۲۰۰ تخت مجهز شده بود، در آبان ماه سرد سندج به سربردیم. کمبود امکانات، فشار کار و بی‌خوابی گاهی به حدی بود که مجروحین بر ما دل می‌سازند... در ناهت گاه، هیچ نیروی بومی نبود؛ زیرا هنوز ترس و وحشت از فاجعه بیمارستان توحید سندج در وجودمان بود. گویا نامردان کوردل به رزمنده سپاهی، برادر یزدان پناه، به جای سرم، کیسه ادرار متصل کرده بودند بطوریکه با ورود سم خون، این جوان با درد فراوان به شهادت رسید. (عابدی، ۱۳۹۷: ۶۹)

در خاطرات کیهانی دوست می‌خوانیم:

مورد دیگر در کامباران، خطر وجود منافقین و درگیری با دموکرات‌ها بود. مسئله‌ای که باعث شد ما به آقای «دکتر ح» که اصلاً دکتر هم نبود شک کنیم این بود که بیماری «تراخم» در سندج بیداد می‌کرد. این بیماری با قطره چشمی بهبود پیدا می‌کرد. ایشان برای دادن این قطره به مردم، سنگ جلوی پای ما می‌انداخت که نه نباید قطره بدهید. بعدها معلوم شد که او می‌خواهد گروه جهادی درمان نکند تا مردم نسبت به ما بدبین شوند. (انیسی، ۱۳۹۱: ۴۱)

حال که با ضرورت حضور زنان امدادگر، پرستار و پزشک در خدمات‌رسانی درمانی در درگیری‌های کردستان آشنا شدیم از دل روایت آنان به ارائه مقولاتی از چگونگی درگیری‌ها و ابعاد منازعه می‌پردازیم.

۲.۴ تجربه زیسته زنان درمان‌گر از شهرهای در هجمه ترور

اولین مواجهه زنان درمانگر حاضر در منطقه با فضای منازعه‌آمیز شهرهایی از خطه کردستان بود که نیروهای جدایی‌طلب کومله و دموکرات در آن حضور پرشمار داشتند. این نیروها به جهت

خاستگاه قومی و پیوندهای خویشی، زبانی در بافت زندگی روزمره ساکنان بومی منطقه جای داشتند. در بزنگاه منازعه و بروز تنش، صف‌آرایی نیروها و تلاش در جهت کنترل و اداره امور و به اصطلاح اعمال حاکمیت، شهرها حالتی ملتهب به خود گرفته و عرصه نبرد می‌شد. دود و بوی باروت، صدای تیراندازی، رد خون و نیز انواع پیامهای متنی از جمله اعلامیه و نیز دیوارنوشته‌هایی مبنی بر طرح مواضع و یا تهدید از ویژگیهای این فضای شهری بود. فرانک بخشی به خاطر می‌آورد:

ساعت ۵ صبح با اتوبوس به سنندج رسیدیم دیدم که روی دیوار مرگ بر امام (ره) نوشته بود!.. روی دیوارهای شهر نوشته بودند: جاش های خمینی (ره) شهر را ترک کنید... ظاهراً جاش به معنی مزدور است! روی درو دیوار شهر خون پاشیده بودند! بعد از غروب آفتاب صدای تیراندازی از گوشه و کنار شهر بلند میشد! (حیدری، ۱۳۹۸: ۲۷)

در این حالت احزاب دموکرات و کومله شیوه الگوهای نبرد پارتیزانی را بجای حمله مستقیم که منجر به تلفات بیشتر شبه نظامیان است دنبال می‌کردند. لذا تاکتیک‌هایی چون کمین، شبیخون، خرابکاری بکار گرفته می‌شود. در اینجا روایت زنان از کمین بر الگوی نامنظم نبرد صحه می‌گذارد و ابعاد آن را بیش از پیش مشخص می‌کند.

سبحانی در اینباره به یاد می‌آورد: «وقتی در شهر می‌گشتم، دیوارهایی بود که یکی - دو آجرشان را برداشته بودند. لوله تفنگ به راحتی از این سوراخ‌ها بیرون می‌آمد و هرکس را می‌خواستند می‌زدند.» (جعفریان، ۱۳۸۶: ۴۱) او در جای دیگری درباره کمین‌ها، تک تیراندازی زنان و نیز موقعیت‌های استقرارشان تعریف می‌کند:

یک دختر نه ساله گُرد هم بود که هیکلی دو برابر سنش داشت. وقتی شلووار کردی گشاد را با بلوز می‌پوشید، شبیه مردان می‌شد. پشت موهایش کوتاه بود. ظاهرش نشان می‌داد دختری در سن بلوغ است. از او پرسیدم: «چطوری شش پاسدار را کشتی؟ بالاخره آن‌ها مرد بودند و تو یک دختر بچه!» گفت: «از روی پشت بام، با یوزی، پاسدارانی را که از خیابان عبور می‌کردند به گلوله بستم.. گلوله‌ها به سر، دست، شکم و کمرشان خورد. هر شش نفرشان کشته شدند.» (جعفریان، ۱۳۸۶: ۴۷)

تکمله این مقوله روایت بیات از محاصره شهر بوکان است که ما را با ابعاد و ماهیت فضای زندگی شهری در جریان حملات چریکی آشنا می‌سازد:

تحلیل روایت‌های زنان کنش‌گر از ... (سمیه سادات شفیعی) ۱۸۱

ماجرا محاصره بوکان در شانزده آذر ۱۳۶۰ اتفاق افتاد. می‌خواستیم به بیمارستان برویم که ضد انقلاب حمله کردند. سرعت اقدامشان به شدت بالا بود... آنچنان مسلح بودند و آمادگی نظامی بالایی داشتند که بلافاصله توانستند قدرت نظامی را در شهر به دست بگیرند. هیچ کس نمی‌توانست بیرون بیاید. هر که از منزل خارج می‌شد، به رگبار می‌بستند. همه ما در پایگاه محصور بودیم. حتی رانندگان آمبولانس نمی‌توانستند برای جمع‌آوری زخمی‌ها از خیابان‌ها رد بشوند... از همه طرف تیراندازی می‌شد. حتی از گلوله‌های توپ و آر. پی. چی هم استفاده می‌کردند. با اینکه برق نبود، ولی از شدت نور تیراندازی‌ها، آسمان روشن بود. (کاظمی، ۱۳۹۷: ۶۷-۶۸)

بنابراین شهر در هجمه ترور شهری است مملو از اضطراب، ناامنی و حملات همه‌جایی غافل‌گیرکننده؛ فضایی که مرگ را بسیار نزدیک و محتمل می‌نمایاند. مواجهه با این وضعیت پیچیده در حالت معمول کمتر ابهامی برای ترک صحنه باقی می‌گذارد. لذا انگیزه کنشگران زن درمان‌گر (که خود موضوع مستقلی است و در این مجال نمی‌گنجد) هر چه که بوده، تعبیر کنششان آنهم اکثراً در قالب داوطلبانه را نمی‌توان فارغ از عاملیت آنان دانست.

۱.۲.۴ خشونت‌های مرگبار

حجم گسترده‌ای از روایت‌های زنان پرستار و امدادگر حاضر در صحنه عبارت است از گزارش آنان از موقوف حملات منجر به مرگ به شیوه‌ای فاجعه‌آمیز و خشن علیه نیروهای طرفدار حکومت مرکزی؛ گویی امری معمول و رایج در این میدان اجتماعی بوده است:

در سندج برادران «پیش مرگ کرد» از انقلاب اسلامی در مقابل «کومله» و دموکرات‌ها و منافقین حمایت می‌کردند و به شدت جان‌شان در معرض خطر بود. در همان زمانی که در سندج بودیم، چند نفر از برادران «پیش مرگ کرد» را سر بریده بودند. یکی، دو تا از خواهران آنها با ما در درمانگاه همکاری می‌کردند. (انیسی، ۱۳۹۱: ۴۹)

سبحانی درباره بهداری سندج می‌گوید:

معمولاً پاسگاه‌ها را لابه‌لای شاخ و برگ درختان یا در پناه صخره‌ها می‌ساختند تا دقیقاً مشخص نباشند. شب‌ها کسی حق نداشت چراغ روشن کند. با وجود این، خیلی از بچه‌ها را در همین پاسگاه سر می‌بریدند. (جعفریان، ۱۳۸۶: ۳۴)

کبری باقری تعریف می‌کند:

در یکی از شب‌های ناآرام سقز همراه پزشک شیفت بیمارستان برای رسیدگی به وضعیت یکی از بازداشت‌شدگان به مقر سپاه رفتیم. باور کردنش برایم سخت بود که فردی چنین عامی با شکل و شمایل روستایی به سر بردن ده‌ها جوان اعتراف کرده باشند. (عابدی، ۱۳۹۷: ۷۳)

مادر شهیدی که پسر پاسدارش را به گروگان گرفته بودند آورده:

من با بدبختی در زمستان توی برف و یخبندان به هزارکانیان رفتم مگر حسن همه خان.. به پایش افتادم و گفتم هرچه می‌خواهی به تو می‌دهم فقط پسرم را زنده به من بده. گفت باشد بشین الان پسرت می‌آید. بعد دیدم پسرم از آن طرف می‌آید آمدم که او را بغل کنم. حسن همان خان همان جا جلوی چشمم پسرم را به رگبار بست. (احمدی، ۱۳۹۲: ۱۴۵)

مرگ تنها سرنوشت محتوم مدافعان حکومت مرکزی نبود بلکه بر حسب روایت زنان، مرگ از رهگذر شکنجه‌های شنیعی رخ می‌داد که بسیار جانکاه و دردناک می‌نمود.

اوایل که به سنندج آمده بودیم، یک روز بی‌سیم زدند و خواستند که به پنج کیلومتری جاده سنندج- کامیاران برویم. سه پاسدار را اعدام انقلابی کرده بودند! با یک آمبولانس حرکت کردیم. آقای اسلامی و یکی از برادران جلوی آمبولانس نشستند و من و طاهره عقب... حدود چهار-پنج کیلومتر که رفتیم، توقف کردیم. پیاده شدیم. زمین خیس بود و هنوز باران می‌بارید. سه جسد، که دست، پا و چشم هایش بسته بود، وسط جاده افتاده بودند. وضع ظاهری خیلی بدی داشتند. لباس‌های خاکی رنگ و مندرس کردی بر تن و چکمه‌های پلاستیکی سیاه، که از نیمه بریده شده بودند، به پا داشتند. دو نفر اول را که چند تیر به سینه، شکم و شقیقه آن‌ها شلیک شده بود، به داخل آمبولانس بردند. به محض اینکه به نفر سوم دست زدیم، پایش را کمی جمع کرد. آقای اسلامی فوراً آینه‌ای نزدیک بینی او گرفت. صفحه آینه تار شد. به شقیقه هر سه نفر تیر خلاص زده بودند. خاصیت ژ-۳ به گونه‌ای است که تیر از یک طرف داخل و از طرف دیگر خارج می‌شود. بر روی صورت این جوان ریزنقش لایه‌ای از خاک و خون نشسته بود. تیر خلاص را به جای شقیقه به فک او زده بودند. خواست خدا بود که زنده بماند. به محض اینکه سوار آمبولانس شدیم، آستین لباسش را قیچی کردم و به دستش سرم زدم. گالش‌های پلاستیکی را از پایش درآوردم؛ پر از آب باران بود. کف هر دو پایش، مثل زردچوبه، زرد بود. تا ساق پایش را با آتش سیگار سوزانده بودند. طاهره فوراً گالش‌های دو شهید را در آورد. وضع آن‌ها هم بهتر نبود... یک خبرنگار کومله هم در

تحلیل روایت‌های زنان کنش‌گر از ... (سمیه سادات شفیعی) ۱۸۳

جیش‌شان بود که در آن، بعد از کلی تهدید، نوشته بودند هرکس از پاسداران حمایت کند، سرنوشتش همین است: «ما این‌ها را اعدام انقلابی کردیم تا درس عبرتی برای دیگران باشد.» (جعفریان، ۱۳۸۶: ۳۹)

فرجوند همسر شهید محمود احمدی درباره ملاقات با همسرش در زندان توریور درباره انواعی از شکنجه چون وارد کردن دست و پای زندانیان در روغن داغ و نیز کشیدن دندان‌ها بدون بی‌حسی نام می‌برد (احمدی، ۱۳۹۲: ۱۳۱) کافیه صادقی مادر شهید اقبال سعیدی از مشاهده اثر زخم‌های سوزاندن دست‌های پسرش با آتش سیگار در همین زندان در هنگام ملاقات سخن می‌گوید (همان ۱۳۳) خدیجه عباسی خواهر شهید فرهاد عباسی نیز از مشاهدات مشابهی در ملاقات برادرش در این زندان روایت می‌کند (همان، ۱۴۴)

علاوه بر این باید به وجه آیینی کشتار هم اشاره داشت. از جمله چند روایت از عرضه قوای حکومتی به عنوان قربانی در مراسم عروسی منتشر شده که البته بر حسب شکل بیان و اجزای کلام بر مشاهدات عینی راوی دلالت نداشته و محل اعتبارسنجی است اما به جهت تکرار مکرر در اینجا می‌آید. مریم کاتبی آورده:

خبرهای کردستان و کومله هراس‌انگیزتر از هر جبهه دیگر می‌رسید. چه سرها که از جوانان پاک بسیجی و سپاهی جلوی پای عروس‌های سیاه‌روز بریده‌نشده، چه بدن‌های مطهر که مثله‌نشده، چه پوست‌هایی که با کاه پر نشد و چه جنایت‌هایی که تاریخ شرمسار، آن‌را در بطن خود پنهان نکرد. (عابدی، ۱۳۹۷: ۲۲)

مرضیه دباغ در خاطراتش آورده: «یکی از پاسدارهایی که محافظ من بود را اسیر و جلوی کاروان عروسی سربریدند» (احمدی، ۱۳۹۲: ۱۳۵ به نقل از کاظمی، ۱۳۸۱)

کومله و دموکرات دشمن رزمنده‌ها، به خصوص نیروهای سپاه و بسیج، بودند و آن‌ها را با طرز فجیعی به شهادت می‌رسانند. صدای یکی از همکارانم در گوشم تکرار شد که: «حتی گاهی رزمنده‌ها رو با دستای بسته جلوی سگ‌های گرسنه شون می‌انداختند یا اگه عروسی داشته باشن، اونا رو جلوی عروس و داماد سر می‌برن.» عرق سردی بر پیشانی‌ام نشست و لرزه‌ای بر تنم افتاد. یادم آمد وقتی هر شب برای شناسایی به سردخانه بیمارستان ۲۲ بهمن نیشابور می‌رفتم، پیکر چندین شهید را با چنین وضعیت هولناکی دیدهبودم؛ طوری که چهره‌هایشان قابل شناسایی نبود! در بیمارستان شنیده بودم آن‌ها را کومله و دموکرات به شهادت رسانده‌اند. (عرفانیان، ۱۳۹۷: ۲۴۳، ۲۴۴)

همچنین روایت انتظاری در همین نوشتار با همین مضمون است.

۲.۲.۴ هتک حرمت پیکرها

مجازات خاطیان بزعم نیروهای جدایی طلب گُرد تنها با مرگ آنها حاصل نمی شد بلکه از هر فرصتی برای ابراز خشم و افزودن ضریب تروماتیک موضوع استفاده می شد. پیکر مجاهدان خود محملی پیام رسان و ابژه ای اجتماعی بود که می توانست در کیفیت عرضه خود بیش از پیش به القای ترس، قدرت زاجره جبهه مقابل و نیز مواضع خلل ناپذیر آنان پردازد. لذا درحالی که کالبد جانباختگان در همه ادیان و سنن، محترم شمرده می شود و دارای جایگاه خاصی است از جمله آنکه برای تشییع و تدفین آیین های ویژه ای منظور شده است، نیروهای جدایی طلب از نمایش اهانت های دهشتناک به پیکرها بعنوان عاملی بازدارنده به نفع خود در جنگ بهره می گرفتند که این خود تا اندازه زیادی بر عمق خشونت در این درگیری ها دلالت دارد.

روایت زنان از هتک حرمت پیکرها تکان دهنده و مصیبت بار است:

در شهر سنندج خانواده نمکی به نظام و انقلاب اسلامی اعتقاد داشتند. در عقب نشینی ضدانقلاب از سنندج، سه پسر خانواده گروگان گرفته می شوند. چند روز بعد شبانی آمد و گفت در بالای سیاه کوه حدود سی چهل جنازه افتاده که بخاطر تابش آفتاب بر آنها باد کرده و بو گرفته اند. برای اطمینان خاطر سه تن از برادران را مامور کشف حقیقت کردیم. آنها همراه شبان به سیاکوه می روند و با احتفا در لابلای گوسفندان به نقطه مورد نظر می رسند. با دیدن صحنه فجیع حالشان بهم می خورد. حدس زدم که فرزندان نمکی نیز باید در میان آن جنازه ها باشند. با گروهی از برادران پاسدار به همراه مادر نمکی ها به محل مزبور رفتیم. از دیدن آن صحنه شوکه شدیم. مرگ دلخراش و وحشتناکی بود. تمام جنازه ها را مثله کرده بودند... همانطور که حدس زده بودم جنازه سه پسر نمکی (شهرام، شهریار و رحمت الله) هم آن جا بود. مادرشان توانست از طریق مشخصات دیگر مثل خال و لک بر بدن و لباس آنها را شناسایی کند. (احمدی، ۱۳۹۲: ۱۷۱ همچنین نگاه کنید به فرجی، محمد فایق، گلبرگ های سرخ، خاطرات از خانم صدیقه آجیلی صص ۱۱۶-۱۱۷)

کیهانی دوست آورده:

در مرکز مخابرات سنندج نشسته بودیم... خبر آوردند چند مجروح در وسط راه هستند و احتیاج به کمک پزشکی دارند. با این که پزشکان مرد هم بودند نمی دانم چرا؟ شاید به خاطر روحیه ی ماجراجویی که در من بود، داوطلب شدم. گفتند: «خیلی سخت و خطرناک است.» بلند شدم و گفتم: «حاضرم!». از میان آقایان فقط آقای «تهرانی» آمد. با

تحلیل روایت‌های زنان کنش‌گر از ... (سمیه سادات شفیعی) ۱۸۵

ترس و لرز، بدون آمبولانس، با جیب ارتشی با دو نفر دیگر همراه شدیم ما را به خانه‌ای در یکی از روستاهای «دره‌ی صلوات آباد» بردند. پیکر شهدا به آنجا منتقل کرده بودند. بچه‌ها شهید شده بودند. شکم آن‌ها را پاره کرده، تمام محتوای آن را خالی کرده و در آن کاغذ و اعلامیه گذاشته بودند!... این خاطره تأثرآور فقط برای این باشد که بگوییم بچه‌ها چه کشیدند. (انیسی، ۱۳۹۱: ۴۷-۴۶)

بیات آورده:

انواع و اقسام وسایل شکنجه را داشتند. با بدترین شیوه‌ها افراد را شکنجه می‌دادند و حتی بعد از مرگ فرد به شکنجه دادن وی، مثله کردن و قطعه‌قطعه کردن او ادامه می‌دادند... یک نمونه از این شهدا جوان هیجده ساله‌ی کردی و از اعضای پیش مرگ کرد مسلمان بود. این جوان بعد از اینکه شهید شده بود، پیکرش دوباره تحت آزارهای غیرانسانی قرار گرفته بود. خودم پیکر این شهید را دیدم و متأسفانه بسیار دردناک بود. همیشه ناراحت بودم و هستم. پیشانی این بنده خدا را بریده بودند و... محتوبات شکم او کاملاً معلوم بود. پاهایش را هم سوزانده بودند. هنوز هم نمی‌دانم با چه وسیله‌ای پاهای او را سوزانده بودند که حالت کبابی به خود گرفته بود و پوست از گوشت جدا می‌شد. برای جابه‌جا کردنش نمی‌شد به او دست بزنند. تمامی پوست هایش می‌ریخت. انگشت شصت او را بریده بودند و در کنار پیکرش گذاشته بودند با نوشته‌ای: «کسانی که مرید خمینی هستند، سرنوشتشان همین است...» به صورتش نگاه کردم. یکی از چشم‌ها را درآورده بودند. چشم دیگرش باز بود و هنوز به خوبی به یاد دارم که چشمان جوان معصوم رنگ عسلی زیبایی داشت. (کاظمی، ۱۳۹۷: ۶۳-۶۴)

از خاطراتی که به یاد می‌آورم، ماجرای چهار رزمنده تکاب‌ی است. بعد از به‌اسارت‌گرفتن این رزمندگان و شکنجه دادن آن‌ها، دست و پاها را بریده بودند، و احتمالاً این بریدن قبل از شهادت بوده. واقعا اعمال غیر انسانی دردآوری داشتند... یکی از رفتارهای وحشیانه‌ی آن‌ها بریدن سر رزمندگان با شیشه‌ی نوشابه بود که قطعا کار بسیار هول‌آور و دردناک است. (کاظمی، ۱۳۹۷: ۶۴)

شهنواز آقائی که در بیمارستان‌های سقز و سنندج مشغول بکار بوده آورده:

وضعیت کردستان در آن سالها بسیار غم‌انگیز بود. گروهک‌ها افراد غیربومی را دستگیر می‌کردند و آنها را چنان شکنجه می‌دادند که چهره‌ی آنان تغییر می‌کرد. سرها را می‌بریدند و با ماشین روی بدن شهدا می‌رفتند. به گونه‌ای که شناسایی شهدا بسیار سخت بود. (ویژه‌نامه بیسیم چی، ش ۴۱، ضمیمه ۳۱۳۰، ۷ بهمن ۱۳۹۶).

۳.۲.۴ حملات مرگبار علیه غیرنظامیان

برحسب روایت زنان درمانگر و پرستار می‌توان دریافت که در مراحل پیشرفت درگیریها، دامنه آتش منازعه هموطنان عادی را نیز دربرمیگرفت. در نتیجه رشته عملیات جنگ های ایدایی، مین گذاری، بمبگذاری و یا شلیک مستقیم می‌توان انتظار داشت جانباختن مردم عادی امری معمول در زندگی روزمره در آن مقطع تاریخی باشد. حداقل دو روایت زنانه موید این مقوله است:

کومه ها به دخترهای کم سن و سال که معمولا از خانواده های فقیر بودند، شخصیت کاذب می‌دادند. اسلحه و مهمات در اختیارشان می‌گذاشتند و برای مأموریت های مختلف آن ها را آموزش می‌دادند. استفاده از آنان خیلی به نفعشان بود. چون کمتر مورد سوءظن بودند و بی دردسر کارشان را انجام می‌دادند. منیژه یکی از همین دخترهای فعال کومه بود. روز جمعه به پایش نارنجک بسته بود و چادر مشکی بر سر کرده بود که به نمازجمعه بیاید و در میان بیچه‌های سپاه نارنجک را منفجر کند. زنان سندنج معمولا چادرمشکی نمی‌پوشند. پیراهن های بلند، گشاد و پرچین می‌پوشیدند. به افرادی که اطراف منیژه بودند ترکش خورده بود و پای خودش هم، از ده سانت پایین تر از لگن، قطع شده بود. عفونت پایش شدید بود... یکی دو هفته بیشتر دوام نیاورد. (جعفریان، ۱۳۸۶: ۴۳-۴۴)

پرستاری به نام خانم بیات آورده:

خانم که نه ماه کامل باردار بود، تصمیم داشت به همراه خانواده اش برای زایمان به شهر بوکان بیاید. سوار پیکان آبی بودند. فکر کرده بودند که نظامی نیستند، کرد هم هستند، حتی لباس کردی هم دارند، پس ضد انقلاب با آنها کاری نخواهند داشت. ولی مجاهدین بی‌رحم آن ها را به رگبار بسته بودند. (کاظمی، ۱۳۹۷: ۶۲)

بالتبع غیرنظامیانی که به نحوی از انحا با قوای مرکزی همراهی داشتند بیش از سایرین در معرض این حملات بودند. چنانکه یساول تعریف می‌کند: «بعضی از این مردم گُرد محلی پاوه که به ما کمک می‌کردند، ضد انقلاب آنها را مقابل چشمان خانواده‌هایشان تیرباران کردند تا کسی دیگر جرئت همکاری و کمک به ما را نداشته باشد.» (حیدری، ۱۳۹۸: ۲۱۰)

۳.۴ پرستاری به مثابه مقاومت

در ادامه با ارائه روایت‌های زنان از خطرات و تهدیدات مختلف بر حسب موقعیت کنش استدلال خواهیم کرد تا دوام حضور و استمرار کنشگری آنان در خدمت‌رسانی به مجروحان و بیماران علاوه بر حفظ مواضع انسان‌دوستانه و تعهد اخلاقی به انجام مراقبت‌های بالینی در مقابله با جنگ چریکی خون‌بار و شرایط ناامن و تهدیدات مهلک بعنوان کنشی فعالانه و عینی بر مقاومت آنان دلالت داشته است. کنش آنان از آن جهت مقاومت دانسته می‌شود که استمرار و عینیت وقوعش در برابر اقدامات خشن و خون‌بار چریک‌ها در راستای حفظ نفوس و بقای هموطنان اعم از خودی و غیرخودی مهم دانسته شده و در عیان‌ترین و مستمرترین شکل ممکن اعمال قدرت طرف متخاصم را به چالش کشیده است. در ادامه با دو عرصه پرمخاطره آشنا می‌شویم.

۱.۳.۴ عزیمت به محل کار

بر اساس آنچه گذشت بدیهی است که زنان پرستار و امدادگر در مسیر عزیمت به محل کار، اعزام به محل درگیری، استقرار در مراکز ثابت درمانی، انتقال به مواضع مورد حمله و نیز در معیت واحدهای سیار درمانی همواره در معرض حملات چریک‌ها بوده‌اند. از جمله و به‌طور مثال روایت یساول از اعزام به پاوه در قالب نیروی داوطلب امداد نشان می‌دهد چگونه برخی از نیروهای اعزامی در همان آغاز با مشاهده صحنه‌های دهشتناک خواهان بازگشت بوده‌اند:

مرداد ۱۳۵۸ بود. با هواپیماهای نظامی به کرمانشاه رفتیم. آنجا گفتند قرار است شما به پاوه برید... چون مسیر زمینی ناامن بود قرار شد ما را با هلی کوپتر نظامی به پاوه ببرند. از لابلای کوه‌ها و روستاها به نقطه‌ای رسیدیم که گفتند اینجا پاوه است. آماده باشید به محض دستور باید بپرید پایین! همزمان با پیاده شدن آقایان به سمت هلی‌کوپتر شلیک می‌شد! هلی‌کوپتر چند بار مجبور به پرواز و فرود آمد. نوبت خانم‌ها رسید، ما چهار پنج نفر خانم بودیم، در حالیکه در هلی‌کوپتر باز بود و یکی از خانم‌ها در درب ورودی آماده‌پریدن بود، با اصابت تیری به سینه اش کف هلی‌کوپتر نقش بر زمین شد! با دیدن این صحنه، خانم‌ها که جیغ می‌زدند هیچی، بعضی آقایان هم مثل زن‌ها داد و بیداد می‌کردند! خون کف هلی‌کوپتر جاری شد! او درجا شهید شد! خلبان مدام هلی‌کوپتر را به زمین نزدیک می‌کرد تا ما پایین بپریم و او هلی‌کوپتر را قبل از انفجار از معرکه نجات دهد.

خیلی وحشت کرده بودیم. خلبان فریاد می زد این بار که به زمین نزدیک شدم باید همه بپرید پایین وگرنه با انفجار هلی کوپتر همه پودر می شویم. به محض نزدیک شدن هلی کوپتر ما را به پایین هل می دادند! همزمان نیروهای دکتر چمران مستقر در دامنه کوه نیز خود را به هلی کوپتر نزدیک کردند تا با تیراندازی به سوی نیروهای ضد انقلاب، ما به سلامت پیاده شویم! هلی کوپتر در یک محوطه تنگ و کوچک قصد داشت خودش را به زمین نزدیک کند که شاهد صحنه دلخراش و وحشتناکی شدیم! کف هلی کوپتر به زمین خورد و بلند شد. پره های هلی کوپتر نیروهای خودی ایستاده در دامنه کوه را یکی یکی به زمین می انداخت! با هر چرخش پروانه هلی کوپتر چند رزمنده را تکه پاره می کرد! محشری شده بود! نمی دانم چگونه از هلی کوپتر پایین پریدیم! خیلی وحشت کرده بودیم. ما را به مقری بردند... دکتر چمران (شهید) به استقبال ما آمد و خیلی از ما تشکر کرد و ما را دلداری داد... یکی از خانم ها گفت: من نمی توانم اینجا بمانم، من فکر می کردم ما را به یک بیمارستان می بردند و آنجا مستقر می شویم. لذا دو سه روز بعد ایشان به عقب برگشت ولی به رغم درخواست دکتر چمران برای برگشت به عقب، من آنجا ماندم و پرستار مجروحان بودم. (حیدری، ۱۳۹۸: ۲۰۹)

این صحنه و آنچه در ادامه از سوی پرستار دیگری؛ فرانک بخشی آمده می تواند بخشی از مخاطرات جانی امدادگران در تجربه زیسته شان از درگیریهای کردستان را بازنمایی کند. «از مریوان که بیرون آمدیم در آن سرعت بالا چرخ ماشین درآمد و چپ کرد! در همین حین گروهی ضد انقلاب به سمت ماشین تیراندازی کردند! ولی به لطف خدا تیر به هیچ کدام از ما اصابت نکرد.» (حیدری، ۱۳۹۸: ۲۹)

۲.۳.۴ مخاطرات محل کار

محل کار موقت یا ثابت بنا به موقعیتش در وضعیت جنگی خود مخاطره آفرین بود. روایت کیهانی نژاد درباره روند ملاقات بیماران بومی و تهدیدات جانی در بازنمایی فضای معمول مراقبت های بالینی در زمانه بحران مفید است:

مورد دیگر اینکه مریض ها را تا حدود تاریکی هوا معاینه می کردیم. گاهی از «کومله» و «دموکرات» هم برای درمان می آمدند. بیماری داشتیم که دچار سوختگی شده بود. هر روز بیمار را شستشو می دادم. پماد می زدم و پانسمان می کردم. روزی به مادر او گفتم که ما باید از اینجا برویم و قصد داشتیم به او یاد بدهم که چه باید انجام دهد. اما آخر روز آمد، جلویم ایستاد و یک تفنگ «ژسه» را جلویم گرفت. گفت: «من تو را میکشم، نباید بروی...»

تحلیل روایت‌های زنان کنش‌گر از ... (سمیه سادات شفیعی) ۱۸۹

نمی‌گذارم بروی. یا همین جا بمانی یا میکشمت.» گفتم: «می‌خواهی بکشی، بکش... اگر مرا بکشی که چیزی به دست نمی‌آوری. اگر هم بگویم که می‌روم و برمی‌گردم دروغ گفته‌ام. چون امتحان تخصصی دارم و باید برگردم.» [این کشمکش ادامه داشته]... در این موقع دیگر دستش شروع کرد به لرزیدن و بعد اشک‌هایش جاری شد. من رفتم جلو که ببوسمش گفت: «جلو نیا.» گفتم: «چرا؟! می‌خواهم ببوسمت.» گفت: «بین بعد از انقلاب تا حالا هیچکس نیامده بچه مرا معاینه کند، حتی دوستان‌مان (منظورش دموکرات‌ها بود). تو تنها کسی بودی که بچه مرا معالجه کردی.» گفتم: «متأسفم که کسی تا به حال به وضع بچه‌ات رسیدگی نکرده است. ولی من باید برای امتحان تخصصی‌ام بروم و می‌دانم که تو نمی‌توانی مرا بکشی...» اسلحه‌اش را زمین گذاشت و شروع کرد به زار زار گریه کردن، هیچ وقت این صحنه را یادم نمی‌رود. رفتار آن مادر همیشه جلوی چشمم است. (انیسی، ۱۳۹۱: ۴۳-۴۲)

یساول از ترک درمانگاه در محاصره پاره می‌گوید: «ما که از آنجا فرار کردیم، ضد انقلاب (کوموله و دموکرات) به آن مقر کوچک که شبیه یک درمانگاه بود، حمله کرده بودند و آن بچه‌هایی که آنجا بودند همه را کشته کرده و کشته بودند!» (حیدری، ۱۳۹۸: ۲۱۰)

شمس الملوک انتظاری در روایت خود از فضای جاری در روابط انسانی کادر درمان در بحبوحه بحران می‌گوید:

کادر کوموله بیمارستان مقابل ما بچه‌های جوان و پاک رزمنده را به سخره می‌گرفتند و برای بریدن سرهایشان جلوی پای عروسهایشان، نقشه‌های پلیدشان را با لبخند اعلام می‌کردند. برخی چنان وقیح بودند که چشم در چشم ما از سرهای بریده تعریف می‌کردند که به جای بر نیزه شدن در دشت کربلا، در محشر کردستان با ریش‌هایشان آویخته می‌شدند. (عابدی، ۱۳۹۷: ۸۲-۸۳)

روایت ف - زهیری بر مخاطرات خدمت‌رسانی درمانی در مناطق روستایی کردستان با روستاهای کوچک و پراکنده و با ظرفیت تبدیل شدن به پایگاه لجستیک چریک‌ها دلالت دارد:

با گروهی از جهادگران به روستاهای اطراف کامیاران رفتیم و در خانه بهداشت آنجا مستقر شدیم. دکتر همراه ما خروج خواهران را بدون حضور برادران ممنوع کرد. پس از گذشت مدتی که برای کمک به روستاهای فاقد خانه بهداشت می‌رفتیم، متوجه شدم که موقع برگشتن هر بار یکی از برادران قبل از همه جلو می‌رود و ماشین را بازرسی می‌کند و بعد بقیه سوار می‌شدند. تازه دانستم که همکاران احتمال می‌دهند گروه‌های ضد انقلاب در خودروها بمب‌گذاری کرده و یا تله‌های انفجاری کار گذاشته باشند و هر بار یک نفر

پیش‌مرگ می‌شد تا در صورت بروز انفجار دیگران درامان باشند. بعدها فهمیدم که بارها گروه‌های ضد انقلاب اکیپ‌های جهاد سازندگی را مورد حمله قرار داده بودند. (معراجی، ۱۳۹۰)

علاوه بر احتمال حمله، کنشگران در معرض تاکتیک مخوف محاصره نیز بودند. محاصره با احتمال حمله مستقیم و به ویژه کمبود مواد غذایی، انرژی آنان را تقلیل و رسیدگی به امور درمانی مراقبتی به مراتب دشوار می‌ساخت.

در سه روز محاصره شهر [بوکان]، مواد غذایی تمام شده بود. مقداری نان خشک و کمی خرما باقی مانده بود. مسیر انتقال امکانات به پایگاه بسته بود. تمام شیشه‌های ساختمان‌ها در اثر تیر اندازی‌ها شکسته بودند. تمامی دیوارهای شهر تیرباران شده بودند. فشار بسیاری را تحمل می‌کردیم. اصلاً ایستادن ممکن نبود. تمام کارها را باید نیم‌خیز و نشسته انجام می‌دادیم، چون مستقیم به داخل پایگاه تیراندازی می‌کردند. زمانی که برق قطع شد، حتی برای اتاق عمل بیمارستان هم برق اضطراری نبود. امکان خروج از پایگاه وجود نداشت تا بتوانیم حداقل در جابه‌جایی زخمی‌ها کمک کنیم. به یاد دارم در یکی از همان سه شب محاصره، از اتاق عمل تماس گرفتند و از ما فانوس خواستند. طناب نداشتیم. چادرهایمان را به هم گره زدیم و طنابی بلند ساختیم، فانوس‌ها را به لبه چادرها می‌بستیم و به پایین می‌فرستادیم تا برادران در پایین ساختمان تحویل بگیرند. (کاظمی، ۱۳۹۷: ۶۸)

کیهانی دوست آورده:

در حالی وارد کامیاران شدیم که تمام شهر در قبضه ضد انقلاب از منافقین، «کومله»، «دموکرات» و سلطنت‌طلبان «سالارچاف» بود. ما در زیرزمین ساختمان جهاد سازندگی مستقر شدیم. برایمان مشخص نبود که شهر در دست کیست. اما چون به نظر می‌رسید، در بیرون از ساختمان جهاد در امنیت نیستیم، نمی‌گذاشتند بیرون برویم. چند نکته در کامیاران خیلی مهم بود اول اینکه ما آنجا جیره غذایی نداشتیم. ولی گاهی نان خشک و ماست غلیظ و چرب محلی نصیب‌مان می‌شد که خیلی خوشمزه بود. گاهی دو روز هیچ چیز نداشتیم. دو روز بعد غذا، نان و آب می‌رسید. یک بار در کامیاران، چهار روز در محاصره کومله‌ها بودیم و چهار روز غذا نخوردیم... (انیسی، ۱۳۹۱: ۳۹-۴۰)

یساول نیز از خاطره محاصره اش به همراه سایر نیروهای رزمنده و امدادگر در معیت

شهیدچمران در پاوه نقل کرده است. (حیدری، ۱۳۹۸: ۲۰۹)

۵. نتیجه‌گیری

این مقاله با دستمایه قراردادن مولفه‌های مقاومت از منظر جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگی، به مطالعه روایت‌های زنان امدادگر، پرستار و نیز پزشک از زندگی روزمره در جریان درگیری‌های کردستان در ایام پس از انقلاب اسلامی پرداخت. این روایت‌ها نشان‌دهنده پایداری زنان درمانگر در برابر اعمال خشونت افسارگسیخته‌ای است که در قالب منازعه مسلحانه جنگ چریکی در جریان بوده است. تاکتیک‌های چون مین‌گذاری، کمین، خرابکاری بعنوان تاکتیک‌های جنگ ایدایی آنهم در منطقه‌ای محروم و دارای مطالبات اجتماعی بطور تاریخی معوق‌مانده، به لحاظ جغرافیایی کوهستانی با سکونتگاه‌های پراکنده و تعلق فرهنگی، زبانی قومی که ظرفیت‌های بسیاری برای چریک‌های گُرد به همراه داشته، به این منازعه شکلی نامنظم، غافلگیرکننده و همه‌جایی داده بود. درک عمق مصیبت‌های وارده در گروی آشنایی با میزان قدرت طرفین است. در سمتی چریک‌های مسلح که با خلع سلاح پادگان‌های مهاباد و سنندج بیش از پیش تجهیز شده و ایدئولوژی ناسیونالیسم گُرد از یک‌سو و احساس نارضایتی، محرومیت و تبعیض تاریخی برایشان انگیزه‌بخش بود از سوی دیگر آنان را مصمم به جنگیدن برای خودمختاری کرده بود. با خطای استراتژیک، حکومت جدید را نوپا و فاقد قدرت می‌دیدند حال آنکه به زعم جامعه‌شناسی سیاسی دولت‌های پس از انقلاب فوق‌العاده قدرتمندند. در سوی دیگر انقلابیون پرشوری بودند که خواست خودمختاری سیاسی را خواست مردم گُرد ندانسته و فعالیت کومله و دموکرات را در پی تجزیه ایران و جدا شدن کردستان تلقی کرده و حفظ تمامیت ایران را نه صرفاً مرتبط با حفظ جمهوری اسلامی بلکه کیان انقلاب اسلامی می‌شمردند.

تاریخ شفاهی مبتنی بر روایت زنان کنشگر در این عرصه نشان داد قوای مرکزی و هواداران‌شان، نیروهایی که با آنان همکاری داشتند یا احتمال همکاری آنان می‌رفت از جمله پیشمرگان گُرد مسلمان و غیرنظامیان از سوی چریک‌ها در معرض حمله، کشتار، شکنجه و خطرات جانی بودند. قرار گرفتن در معرض خشونت‌های مرگبار و هتک حرمت‌ها از وجوه عینی میدان کنشگری پرستاری، امدادگری چه در جریان عزیمت به کار و چه در محل انجام کار بوده است. بر این اساس تاب‌آوری زنان امدادگر، پرستار و پزشک در خدمت‌رسانی به مجروحان و بیماران و نیز انجام مراقبت‌های بهداشتی، بالینی در این وضعیت بحرانی کنشگری آنان را از شکل کنش معمول و رایج به سطح مقاومت ارتقا بخشید. آنان با کنش‌های فعالانه و عینی معمول و مستمر خود ضمن پایداری در مواضع خدمت‌رسانی بر نگرانی و اضطراب

ناشی از مرگ و صدمات روانی و جسمی محتمل فائق آمده، با تداوم حضور و کنشگری در میدان عمل و اقدام جمعی آگاهانه در حفظ حیات انسان ایرانی خدمات بی بدیلی به مردم بومی و نیروهای اعزامی داشتند. نکته مهم آنکه ماهیت چریکی جنگ آنهم در شرایط اقلیمی جغرافیایی منطقه بر چگونگی پرستاری و درمان سایه افکنده و در نتیجه الگویی از پرستاری در بحران را در پی داشت که مشخصاً با پرستاری در حملات مستقیم و جنگ‌های منظم متفاوت است. از این رو تجربه پرستاران در این درگیریها باید دستمایه تحقیقات مستقل میدانی و رجوع به پرستاران و درمانگران در درگیریهای کردستان و ثبت تجربه زیسته‌شان شود.

علاوه بر وقوع کنش بعنوان ویژگی اصلی مقاومت، در نگاهی کلی کنش زنان در تضاد با وضعیت جنگ و در راستای درمان، بهبودی و التیام بوده و شامل خدمت‌رسانی درمانی بهداشتی به هر دو سوی نیروهای متخاصم شده است. اکنون و با گذشت چند دهه حتی خوانندگان خاطرات منتشره بعنوان ناظران علاوه بر مقاومت گران (آنچنانکه از نقل قول‌ها برمی آید) در خصوص وضعیت حساسیت برانگیز کار پرستاری در این شرایط اذعان دارند. و این همه در جریان امور رزمره و روال معمولی رخ داده که هرچند حاوی تمهیدات ویژه و مساعی هنگفتی است اما بر حسب علاقه و تمایل قلبی بطور آگاهانه از سوی پرستاران مبذول شده است.

هرچند سیاست حکومت مرکزی از یکسو نبرد با چریک‌ها و از سوی دیگر ارائه خدمات آنهم در وضعیت مذکور هزینه‌های زیادی را دربرداشت اما در بلندمدت به بیان جلالی‌پور (۱۳۸۵) «سیاست خدمت‌رسانی جمهوری اسلامی به مردم گُرد گروه‌های مخالف را خلع سلاح کرد؛ به عبارتی با پایداری کنشگران این عرصه، میدان به نفع حکومت مرکزی تغییر کرد.» این سیاست‌ها که با هدف محرومیت‌زدایی در قالب اقدامات عمرانی و نیز خدمات روستایی در قالب برنامه اقدام ملی جهادسازندگی با فرمان امام خمینی (ره) در بهار ۱۳۵۸ به شکل رسمی وجه همت ملی قرار گرفت، خدمات‌رسانی درمانی را به ویژه در مناطق محروم و دور از مرکز در اولویت قرار می‌داد. زنان عمده‌ترین نیروهای خدمت‌رسانی به ویژه در بخش بهداشت و درمان را تشکیل می‌دادند. ماهیت کار درمانی به ویژه در قالب سرکشی به روستاهای مناطق کردنشین، آنان را در ارتباط مستقیم با خانواده‌های مهجور و گروه‌های قومی، عشیره‌ای قرار می‌داد و از این رو نقش‌آفرینی و تعهد آنان در قبال بیماران به ویژه سالمندان و اطفال و رسیدگی به مجروحان در تلطیف فضا و تغییر موازنه قدرت در این منطقه بسیار مهم بوده است. با بروز درگیریها مقاومت آنان در حفظ موقعیت کنشگری در صحنه علی‌رغم

تحلیل روایت‌های زنان کنش‌گر از ... (سمیه سادات شفیعی) ۱۹۳

هزینه‌های محتمل و وارده و حفظ مواضع اخلاقی و بشر دوستانه مراقبت‌محورشان نه تنها گواه عاملیت آنان است بلکه نکته مهم آن است که این عاملیت را در سطح بازیگران اصلی روابط اجتماعی ارتقا می‌بخشد و آنان را به واسطه برخورداری از منابع معتنا به سرمایه اجتماعی در جایگاه قدرتمندی می‌نشانند؛ امری که در تاریخ اجتماعی ایران کم سابقه و تعیین کننده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به مقاله قابل تامل جلالی پور (۱۳۸۵)
۲. برای مطالعه درباره کنشگری زنان در انقلاب اسلامی نگاه کنید به دو مقاله: «مشارکت سیاسی زنان در انقلاب اسلامی»، تألیف سمیه سادات شفیعی و سیده زهرا حسینی‌فر (۱۳۹۹)، فصلنامه جامعه‌شناسی سیاسی جهان اسلام و «جنسیت و انقلاب: نگاهی متفاوت به مشارکت زنان در انقلاب اسلامی ایران»، تألیف کسرای و نیک‌خواه (۱۳۸۸)، فصلنامه متین و نیز برای مطالعه درباره نقش حمایتگر زنان و اهمیت کنش آنان در جریان جنگ تحمیلی نگاه کنید به کتاب: «بیستون عشق؛ مشارکت اجتماعی زنان در کمک‌رسانی به جبهه‌ها» (۱۳۹۹)، تألیف سمیه سادات شفیعی.

کتاب‌نامه

- آقایی، شهناز. (۱۳۹۶)، ویژه‌نامه بیستم چی، ش ۴۱، ضمیمه ۳۱۳۰، ۷ بهمن.
- احمدی، بتول، (۱۳۹۲)، *اوج مظلومیت، جنایات ضد انقلاب در مناطق بحران‌زده غرب و شمال غرب کشور پس از پیروزی انقلاب اسلامی*، برای مرکز مطالعات ملی پایدار، انتشارات ستارگان درخشان.
- انیسی، فریبا (۱۳۹۱)، *خاطرات دکتر زرین تاج کیهانی‌دوست*، مرکز امور زنان و خانواده ریاست جمهوری.
- جعفریان، گلستان، (۱۳۸۶)، *از چنده لا تا جنگ، خاطرات شمسی سبحانی*، چاپ پنجم، انتشارات سوره مهر.
- جلائی پور، حمیدرضا (۱۳۸۵)، «فراز و فرود جنبش کُردی»، فصلنامه *مطالعات ملی*، ۷، ش ۲، ۸۱-۱۰۷.
- حیدری مقدم آرانی، عباس (۱۳۹۸)، *پروانه‌های سفید بهداری رزمی دفاع مقدس*، انتشارات موزه انقلاب اسلامی و دفاع مقدس.
- کاظمی، محسن (۱۳۸۱)، *خاطرات مرضیه حدیده چی (دباغ)*، تهران: سوره مهر.
- ذکایی، محمدسعید (۱۳۸۷)، «روایت، روایتگری و تحلیل شرح حال نگارانه»، *پژوهشنامه علوم انسانی و اجتماعی*، ۸۵، ش ۱، ۶۹-۹۸.
- شفیعی، سمیه سادات (۱۳۹۳)، «سیری در رویکردهای متاخر مقاومت»، فصلنامه *علوم اجتماعی*، ش ۶۴، صص ۱۳۹-۱۸۶.
- عابدی، فاطمه (۱۳۹۷)، *پبله عشق*، بنیاد حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس یزد.

۱۹۴ پژوهش‌نامه زنان، سال ۱۴، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۲

عرفانیان، مریم (۱۳۹۷)، راهی برای رفتن، خاطرات بتول خورشاهی، تهران: سوره مهر.
فوران جان (۱۳۸۵)، تاریخ تحولات اجتماعی ایران: مقاومت شکننده، احمد تدین، موسسه خدمات فرهنگی رسا.
کاظمی، زرین دخت (۱۳۹۷)، روایت روزهای دور (خاطرات امدادگر دفاع مقدس خانم شمسی بیات) تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس.
معراجی، سید محمد جواد (۱۳۹۰)، فرشتگان سرزمین آتش (خاطرات بانوان استان کرمانشان در هشت سال دفاع مقدس) کرمانشاه: باغ ابریشم

- Carr, C. Lynn(1998), "Tomboy Resistance and Conformity: Agency in Social Psychological gender Theory". Gender & Society No.12: pp528-553.
- Hollander, Jocelyn A & Einwohner, Rachel(2004), "Conceptualizing Resistance", Sociological Forum, Vol. 19, No. 4. pp.533-554.
- Kelley, Robin D.G (2002) "OGs in Postindustrial Los Angeles," from Race Rebels in Cultural Resistance Reader by Duncombe, London: Verso.
- Modigliani, Andre & Francois Rochat(1995). "The Role of Interaction Sequences and Timing of Resistance in shaping obedience and Defiance to Authority", Journal of Social Issues No.51: pp107-123.
- Profit, Norma Jean(1996). "Battered Women as victims and Survivors: Creating space for Resistance", Canadian Social Work Review/Revue Canadienne De Service Social I No.13: pp23-28.